

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

نقد استاد بر فرمایش مرحوم سید(ره)

بحث در استدلال مرحوم سید(قده) بود بر اینکه اگر بخواهیم بگوییم إعطاء من جانب و الاخذ من الاخر، افاده اباحه می‌کند، به حدیث سلطنت (الناس مسلطون علی أموالهم) استدلال می‌کنیم. عرض کردیم که به ظاهر یک مناقشه‌ای وارد می‌شود و آن این که حدیث سلطنت، بر اباحه مالکيه دلالت دارد، در حالی که آنچه قائلین به اباحه، در معاطات دنبال آن هستند اباحه شرعيه است.

فرق میان اباحه شرعی با اباحه مالکی

در بحث معاطات دو مبنا وجود دارد؛ یکی اینکه معاطاتی که طرفین قصد ملکیت کرده‌اند، مفید ملکیت است، منتها این افاده ملکیتش نه بخاطر این است که اینها قصد ملکیت کرده‌اند، بلکه شارع این معاطات را مفید ملک قرار داده است. دوم معاطاتی که بقصد ملکیت است و طرفین قصد ملکیت کرده‌اند، اما همین معاطات، مفید اباحه است. آنگاه این مسأله را مطرح می‌کنند که شما با «العقود تابعة للقصد» چه می‌کنید؟ اینها ملکیت را قصد کرده‌اند، اما نتیجه‌ای که بر آن مترتب می‌شود اباحه است. از این اشکال جواب می‌دهند که این اباحه که در آنجا مطرح می‌شود؛ اباحه شرعی است.

اباحه شرعی یعنی اباحه‌ای که جعل آن در دست شارع است، منشأ جعل آن شارع مقدس است، شارع می‌گوید من اینجا اباحه را جعل کردم، مثلاً در اکل ماره، چه بسا صاحب باغ نه میل به این کار داشته باشد و نه رضایت داشته باشد، اما شارع (البته روی قول مشهور که اکل ماره را جایز می‌دانند) اباحه را در اینجا جعل فرموده است. در معاطات وقتی می‌گوییم طرفین قصد ملکیت کرده‌اند اما نتیجه‌ای آن اباحه است، این اباحه، اباحه شرعی می‌شود. اما گفتیم اباحه‌ای که با حدیث «الناس مسلطون علی أموالهم» ثابت می‌شود؛ اباحه‌ی مالکی است. یعنی اگر به اطلاق این حدیث هم تمسک کنیم، می‌گویید شما بر مال خودت سلطنت داری، با آن هر کاری می‌توانی انجام بده، مال خودت را به دیگران اباحه کنی، این اباحه، اباحه مالکی می‌شود.

یعنی وقتی منشأ اباحه خود انسان و مالک شد، می‌شود اباحه مالکی، و لو اینکه مؤید این اباحه مالکی، حدیث سلطنت باشد. گرچه در اباحه مالکی نیازی به مؤید هم نداریم، اگر مالک چیزی را به انسان داد، سیره عقلاء بر این است که این مانعی ندارد و صحیح است. اما اگر به حدیث «الناس مسلطون علی أموالهم» هم تمسک کردیم اشکالی ندارد. در جواب اشکال یکی از آقایان عرض کردم که افرادی که می‌گویند این حدیث مشرع نیست، می‌گویند حدیث سلطنت در دایره‌ای که شارع قبلاً اجازه داده، مثل بیع، اجاره، صلح و امثال اینها به شما سلطنت می‌دهد و می‌گوید شما بر یکی از این موارد مشروعه سلطنت دارید، اما چیز

اضافه‌ای را نمی‌تواند اثبات کند.

ما گفتیم حدیث سلطنت مشرّع هم هست. مثلاً اگر شما شک دارید که آیا می‌توان مال خود را به کافر هبه کرد یا نه؟ اطلاق حدیث «النَّاسُ مَسْلُطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ» می‌گوید شما می‌توانید این کار را انجام دهید. اما اگر یک غذایی را به یک کافر می‌دهید که بعنوان غذا استفاده کند، حدیث می‌گوید شما می‌توانید این کار را بکنید، اما این اباحه، چه اباحه‌ای است؟ اباحه مالکی می‌شود، چون اباحه مالکی یعنی اباحه‌ای که منشأ جعل آن مالک است. در اینجا هم این مال را خود مالک برای این کافر مباح کرد، لذا اباحه مالکی است. پس بین اینها نباید خلط شود که ما بگوییم حدیث سلطنت مشرّع است اما اباحه‌ای که برای ما اثبات می‌کند اباحه مالکی است. اشکال ما به مرحوم سید(قده) این است که شما در معاطاتی که طرفین قصد تملیک کرده‌اند می‌خواهید اباحه را اثبات کنید. اباحه‌ای که دیگران می‌خواهند بگویند، اباحه شرعی است، اباحه‌ای که حدیث سلطنت اثبات می‌کند اباحه مالکی است.

نتیجه بحث و نظر استاد

در مورد «اعطا من جانب و الاخذ من الطرف الاخر» و لو کبرای کلام محقق نائینی(ره) و محقق اصفهانی(قده) درست است، اما به نظر ما این عرفاً برای تبدیل اضافه و مصداق برای معامله است و هیچ اشکالی هم ندارد که این مصداق برای معامله باشد. لذا این جریان در معاملات نسبه فراوان واقع می‌شود.

تفاوت فرمایش امام(ره) در تحریر با کتاب البیع

اینجا در متن تحریر الوسيلة یک نکته‌ای وجود دارد، امام(رض) می‌فرمایند در صورت اعطا مئمن و اخذ مشتری، اشکالی نیست در اینکه از مصادیق معاطات است. اما اگر آن طرف قضیه؛ اعطا ثمن از ناحیه مشتری و اخذ ثمن از ناحیه بایع واقع شد، آیا این مصداق برای معاطات هست یا نه؟ امام(ره) می‌فرمایند «فیه اشکال»، بعد می‌فرماید «و ان كان التحقق به لا يخلو عن قوة». امام(ره) در کتاب البیع هیچ فرقی بین این دو مورد نگذاشته‌اند. - در سال گذشته و نیز آن دو سالی که بحث مکاسب محرمه داشتیم که متأسفانه ناقص هم ماند، عرض کردیم که اصلاً گاهی فتاوی ایشان در کتاب البیع با آنچه که در بیع تحریر الوسيلة فرموده اند فاصله خیلی زیادی دارد. علتش را هم بیان کردیم.-

آن مقداری که من به کلمات مراجعه کردم، فقهی را نیافتم که بین این دو مورد فرق بگذارد. اما بالاخره باید بررسی کرد که در ذهن شریف ایشان منشأ اشکال چه بوده، فقاهاست این است که بفهمیم این فتوا، این اشکال، این تأمل، این احتیاط، این اولویت و هرچه که در کتب فتوایی آمده، منشأش چیست؟ در ذهن شریف امام(رض) چه بوده که آن طرف را اشکال نکردند ولی این طرف را اشکال کرده‌اند؟

ممکن است در منشأ اشکال دو احتمال بدهیم؛ احتمال اول: در سال گذشته که بحث ایجاب و قبول را خواندیم، برخی از فقهاء تقدیم ایجاب بر قبول را لازم می‌دانند. بگوییم اینجا که مشتری ابتدا ثمن را می‌دهد و بایع می‌گیرید، این تقدیم قبول بر ایجاب شده است. منشأ اشکال همین است. لکن روشن است که این بیان، درست نیست، زیرا خود امام(رض) پذیرفتند که چه بسا اینجا که ابتدا ثمن را می‌دهد، این به حمل اولی ایجاب است. بله، به حمل شایع صنایع قبول است. پس لزوم تقدیم ایجاب بر قبول نمی‌تواند دلیل باشد. احتمال دوم: باز در کلمات برخی فقهاء خواندیم که «القبول فرع الإيجاب»، این فرمایش را سبب آن اشکال بدانیم. لکن ما هر چه در این دو احتمال فکر کردیم که یکی از اینها را منشأ برای اشکال قرار دهیم، چیزی به ذهنمان نرسید، و همانطور که خود امام(ره) فرمودند «لا يخلو عن قوة»، به نظر می‌رسد که وجهی برای اشکال نیست. در معاطات یک طرفه فرقی

نمی‌کند که مژمن داده شود و مشتری بگیرد، یا ثمن داده شود و بایع بگیرد. بحث بعد این است؛ جایی که اصلاً إعطا و عطایی در کار نیست، پول را در مغازه سبزی فروشی می‌گذارد، سبزی را بر می‌دارد و می‌رود، آیا این عنوان معاطات را دارد یا نه؟

بحث اخلاقی (منظور از عظمت خداوند)

چون آقایان اصرار کردند، روزهای چهارشنبه چند جمله اخلاقی هم بگوئیم. - و لو واقعا گفتن مباحث اخلاقی برایم بسیار مشکل و بسیار ناراحت کننده است. گاهی اوقات مخصوصا بعد از اینکه می‌گویم، روی آنها تأمل می‌کنم، بین خودم و آن نکات خیلی فاصله می‌دانم. اما بالاخره مأیوس هم نباید بود. - امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه همام فرموده‌اند که یکی از اوصاف متقین این است که «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ»؛ متقی کسی است که خالق در نفس او عظیم است. این عظیم، آیا یعنی تصویراً عظیم است یا اینکه عظمت خالق همه وجود او را فرا گرفته است؟ قطعاً مراد همین است، نه اینکه انسان فقط بگوید «یا علی یا عظیم»، که خدا را متصف به عظمت کند. بلکه برای این است که تمام وجود انسان را عظمت فرا بگیرد.

اگر عظمت خدا وجود انسان را فرا گرفت، نتیجه‌اش این است که انسان هیچ وقت به خودش فکر نمی‌کند. برای خودش موضوعیت قایل نمی‌شود. برای خودش متبیت و اعتبار قایل نمی‌شود. واقعاً زندگی امیرالمؤمنین (ع) چقدر عجیب بوده، از یک طرف حضرت در مسجد نماز می‌خواندند، خوارج می‌آمدند و آیاتی را که دلالت بر کفر می‌کرد می‌خواندند و می‌خواستند - نعوذ بالله - امیرالمؤمنین (ع) را مصداق کفار معرفی کنند. اما هیچ تغییری در حضرت به وجود نمی‌آمد. اما از آن طرف وقتی بعضی از اصحاب شروع به تعریف و تمجید می‌کردند - در نهج البلاغه، حکمت صد نگاه کنید - می‌فرمودند «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَ اَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُ». خیلی عجیب است. امیرالمؤمنین (ع) که مصداق انسان کامل است، وقتی کسی در حضورش از او تعریف می‌کرد می‌توانست توجه نکند، واقعاً هم برایش فرقی نمی‌کرد، اما برای اینکه مبدا در مقابل عظمت خدا یک سر سوزنی موضوعیت پیدا کند، بلافاصله خودش را به خدا متصل می‌کرد «اللَّهُمَّ اَنْكَ اَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي وَ اَنَا اَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُ».

واقعاً کدامیک از ما چنین هستیم؟ وقتی کسی از ما تعریف کرد، بلافاصله آن خط اتصالی ما به خداوند بر قرار شود و بگوئیم خدایا تو می‌دانی ما کی هستیم، اینها نمی‌دانند و دارند از ما تعریف می‌کنند. ولی ما طوری هستیم که وقتی چند نفر از ما تعریف کنند، می‌گوئیم من خودم خبر نداشتم، واقعا اینطور هستم! عجیب است در این مرحله از تقوی، علم و اعتبار هستم اما غافل هستم؟! ولی امیرالمؤمنین (ع) به ما یاد می‌دهد که خودش هم واقعا اینطور بوده که بلافاصله انسان به خدا متوجه شود.

اگر در مباحثات، معادلات سیاسی، فقر و ثروت و اموال، در هر راهش قرار گرفتیم و خودمان را به خدا متصل کردیم تکامل است. اگر در سرازیری سقوط افتادیم، از نظر اجتماعی پُست و مقام را از ما گرفتند، عنوان را از ما گرفتند، ماشین را از ما گرفتند، اگر اینجا گفتیم «خدایا معلوم می‌شود تو می‌خواهی»، این لذت، تازه و تکامل بخش است و تکامل بین خودش و خدا شروع می‌شود. و لو بحسب ظاهر، در اجتماع در سرازیری سقوط قرار گرفته است. اگر در سر بالایی صعود قرار گرفت، باز هم انسان دائماً بخدا بگوید «خدایا تو دست ما را گرفتی». واقعا یک روز که ما می‌آییم درس، همین یک ساعت، چقدر به یاد این بودیم که قوه عاقله ما دست خداست، قوه ناطقه ما دست خداست، تنظیم اینها با اوست، اگر او اراده نکند ما هیچ هستیم. آیا تا کنون بعد از اینکه درس ما تمام شد، خدا را ستایش کردیم، حتی در حد ستایش زبانی؛ که بگوئیم خدایا تو امروز به ما خیلی لطف کردی، شنیدیم، گفتیم، یک حرفی را فهمیدیم، یک روایت را معنا کردیم. خیلی از اوقات توجه نداریم. وقتی کسی امیرالمؤمنین (ع) را مدح می‌کند می‌فرماید «اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَعْلَمُ بِي مِنْ نَفْسِي، وَ اَنَا أَعْلَمُ بِنَفْسِي مِنْهُمْ، اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا خَيْرًا مِمَّا يَظُنُّونَ، وَ اغْفِرْ لَنَا مَا لَا يَعْلَمُونَ»؛ خدایا تو مرا بهتر از اینها می‌شناسی و من هم نفسم را بهتر از اینها می‌شناسم، خدایا تو مرا بهتر از آنچه که اینها گمان می‌کنند قرار بده، و آنهایی را هم که نمی‌دانند تو ببخش.

این معنایش این است که همه وجود امیرالمؤمنین (ع) را خدا فرا گرفته است، همه وجود و امورش را با خدا تنظیم می‌کند. این

یک بلایی است که مخصوصاً در روحانیت خیلی وجود دارد. وقتی برایمان نامه می‌آورند نگاه می‌کنیم بینیم پشت نامه «و المسلمین» یا «ثقة الاسلام» نوشته‌اند یا نه؟ اثر هم دارد. متأسفانه جایی که خیلی القاب می‌نویسند انسان داعی بیشتر پیدا می‌کند که آن دعوت را پاسخ بگوید. گرچه ممکن است انسان اینها را اظهار هم نکند، اما مشکل این است که درون انسان چه خبر است؟!!!!

متأسفانه من خبر دارم بعضی در همین حوزه گاهی اوقات برای همین عناوین، چه داد و قال‌هایی به پا کردند. کاغذی برایشان رفته، عنوان «آیه الله» پشتش نبوده، کاغذ را پاره کرده‌اند! یک خاطره بسیار بسیار بد، که واقعا هیچ وقت از ذهن ما فراموش نمی‌شود این است که در یک سفر حج، یکی از کاروان‌های حج از ما دعوت کردند که آنجا برویم. با دو نفر دیگر رفتیم. آقای که همراه ما بود از مدرسین حوزه بود، همراه ما آمد. آن روحانی کاروان شروع به صحبت و تشکر کرد. آخرش هم گفت از جناب حجة الاسلام فلانی و حجة الاسلام آن آقا تشکر می‌کنیم. جلسه تمام شد. وقتی بیرون آمدیم، آن آقا تا وقتی به منزل رسیدیم خدا می‌داند با چهره‌ای برافروخته، حتی یک کلمه حرف نزد. گفتم: اتفاقی افتاده؟ گفت: مگر شما نفهمیدی؟ چرا این روحانی نسبت به ما بی‌ادبی کرد! گفتم مگر چه گفت؟ همین جریان را گفت. گفتم خدا می‌داند این عنوانی را هم که برای من گفت من خجالت کشیدم، پیش خودم گفتم: خودم که می‌دانم مصداق این نیستم. تو چه می‌گویی؟ بعد کلاً آن آقا با آن روحانی قطع رابطه کرد.

از امیرالمؤمنین(ع) مقابل ایشان تعریف می‌کنند، شاید هم یک تعریف خیلی معمولی بوده، اینطور برخورد می‌کنند. این ریشه‌اش این است که در ما «عظم الخالق فی انفسنا» محقق نشده است. باید تلاش کنیم تا محقق شود. باید از خود خدا بخواهیم، تا خدا نخواهد نمی‌شود. دست ما نیست که بگوییم از امروز وجود من را عظمت خالق بگیرد. این حرفهای جبر و اختیار و اینها، حرفهای علمی و در کلاس‌های علمی است، و إلا تا خدا نخواهد ما پی به عظمت او نمی‌بریم، تا خدا نخواهد عظمت او وجود ما را نمی‌گیرد، باید او عنایت کند. راههایی دارد که إن شاء الله عرض خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله اجمعین.